

**Review And Critique The Book *Almnahj Alnkdiah Alhdithah ;
A'sa'lah W Mkarbat* By Saleh Howedi Naser**

Omid Izanlu *

Abstract

The Works that examine the methods of criticism can be a good guide for who want studing in this field. The comprehensiveness of these works makes the work of the readers easier and the critique of these works can evolve the critique process. We use descriptive-analytical method in studing 'Almnahj Alnkdiah Alhdithah ; A'sa'lah W Mkarbat' book till Identify the features and shortcomings of the book that be considerd in reading of this book and other works. The result of study show that the small number of pages in the book does not make it a comprehensive work and Cannot be used for teaching. In reviewing the approaches of literary criticism, some sub-categories are not mentioned and some important approaches of criticism have not been seen or have very general and brief explanations. In some cases, the author mentioned to approaches as a general topic. Despite the small number of pages in the book, in some cases there is unimportant content in the book or its historical course is mentioned, which practically does not help the reader to understand the new method of critique. There is no clear classification of the presented contnts and there is a kind of confusion in the arrangement of the topics. Therefore, providing a methodical structure in the methods of critique made it easier to understand the content. The method by which applied cash approaches were to be explained. The historical course of the theory, the leading theorists, and the theoretical foundations of the criticism methods were told, and the advantages and disadvantages of each approach were stated in a fair manner so that it could be understood by the reader.

Keywords: Methodical critique; new critique; methods of critique.

* Assistant professor of Arabic Language and Literature fo Kosar university of Bojnord, Bojnord, Iran,
oizanloo@kub.ac.ir.

Date received: 2020-11-12, Date of acceptance: 2021-2-6

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

بررسی و نقد کتاب المناهج النقدیه الحدیثه؛ أسئلة و مقاربات اثر صالح هویدی

امید ایزانلو*

چکیده

آثاری که به بررسی روش‌های نقد می‌پردازند می‌توانند راهنمای خوبی برای علاقه‌مندان این عرصه باشند. هر چه این نوع آثار جامع‌تر باشند کار مخاطبان را راحت‌تر می‌کنند و نقد این آثار می‌تواند به جامع بودن فرایند نقد جامعه عمل بیوشاند. بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی در جریان بررسی کتاب المناهج النقدیه الحدیثه، أسئلة و مقاربات با این هدف بوده که نقاط قوت و ضعف کتاب تبیین شود تا در جریان مطالعه این کتاب و حتی تألیفات آتی، مدنظر قرار گیرد. نتایج بررسی این کتاب نشان می‌دهد حجم اندک آن سبب شده تا به جامعیت کتاب خدشه وارد شود و نتواند در عرصه آموزشی چندان کاربردی باشد؛ در بررسی رویکردهای نقدی، برخی زیرشاخه‌ها ذکر نشده و از کنار برخی رویکردهای مهم نقدی با توضیحاتی بسیار کلی و مختصر عبور شده است. نویسنده در برخی موارد مباحث مهمی را به شکلی گذرا مطرح، و بدون تفصیل، رها کرده که توضیحاتی بسیار مختصر در این خصوص ارائه شده است. با وجود حجم کم، مؤلف در برخی موارد مطالب غیرضرور را در کتاب گنجانده و یا سیر تاریخی را ذکر کرده که در عمل کمکی به فهم خواننده از روش نقدی جدید نمی‌کند. طبقه‌بندی روشنی از مطالب ارائه‌شده وجود ندارد و نوعی به هم ریختگی در چیدمان مباحث به چشم می‌خورد. بنابراین، ارائه ساختاری روش‌مند در شیوه‌های نقد، فهم مطلب را راحت‌تر می‌کند؛ روشی که براساس آن، باید رویکردهای نقدی کاربردی توضیح داده می‌شد؛ سیر تحول نظریه، نظریه‌پردازان شاخص و مبانی نظری روش‌های نقدی تشریح می‌شد و معایب و محاسن هر رویکرد بدون غرض‌ورزی و منصفانه بیان می‌شد، به نحوی که برای خواننده قابل درک باشد.

کلید واژه‌ها: نقد روش‌مند، نقد جدید، شیوه‌های نقد.

* استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کوثر بجنورد، بجنورد، ایران، oizanloo@kub.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۸

۱. مقدمه

امروزه نقد ادبی با گستره وسیعی از نظریه‌های نقدی مواجه است که هر کدام تلاش دارند تا با بررسی و تحلیل آثار ادبی بتوانند زوایایی پنهان آن را برای مخاطب نمایش دهند. گرچه هر کدام از این نظریات تلاش می‌کنند تا با استدلال‌های خود و نیز تعریف چارچوب و مبانی نظری، رویکرد خود را نسبتاً جامع و گویا بدانند، اما سایر رویکردها نیز با تبیین کاستی‌ها و تأکید بر عناصر مغفول‌مانده در جریان نقد و تحلیل آن رویکرد، جامعیت آن را مورد تشکیک قرار می‌دهند. نگاهی به سیر تحول تاریخی نقد ادبی به‌خوبی این فرایند را نشان می‌دهد. حال نکته اینجاست که فارغ از تمام جدال و نزاع‌های صورت‌گرفته در وادی نقد ادبی، به‌راستی می‌توان به نظری جامع در این عرصه دست یافت؟

تحولات چشمگیری که طی دو قرن اخیر در تمامی عرصه‌های زندگی خود را نشان داد، با رشد سریع فناوری‌های ارتباطی عمیق‌تر شد. نقد ادبی نیز از همین تحولات متحول متأثر شد و خیل رویکردهای نقدی ارائه‌شده در این دوران می‌تواند اثبات این ادعا باشد. عمر محدود و علم معدود اجازه غور در تمامی روش‌های نقدی را از آدمی دریغ می‌دارد. لذا به راه‌کاری نیاز است تا با نگاهی اجمالی به رویکردها، بتوان روشی را برای کار انتخاب کرد. در این راستا کتاب‌هایی به رشته تحریر درآمده است که نویسندگان آن تلاش کرده‌اند تا انواع روش‌های نقد را تحلیل و بررسی کنند. بنابراین، خواندن چنین کتاب‌هایی می‌تواند خوانندگان را با روش‌های نقدی مختلف و مزایا و معایب آن آشنا کند تا مخاطبان دیدی انتقادی نسبت به آن‌ها پیدا کنند. ضرورت چنین آثاری زمانی مشخص می‌شود که با شمار زیادی از کسانی مواجه می‌شویم که سعی دارند قدم در این راه بگذارند، اما ناآگاهی آنان از روش‌های نقدی و معایب و محاسن آن از یک‌سو و کثرت این روش‌ها از سوی دیگر، نوعی سردرگمی را سبب می‌شود که وجود این آثار می‌تواند نقطه شروع خوبی برای ورود به عرصه نقد ادبی باشد.

۱-۱. بیان مسئله

صالح هویدی ناصر، استادیار زبان و ادبیات عربی، کارشناسی ارشد خود را در رشته بلاغت، نقد ادبی و ادبیات تطبیقی در دانشگاه قاهره، و دکتری خود را در رشته ادبیات و نقد معاصر در دانشگاه بغداد گذراند. او در دانشگاه‌های مختلف عراق، امارات و لیبی تدریس می‌کند و

بررسی و نقد کتاب *المناهج النقدية الحديثة؛ أسئلة و مقاربات اثر صالح هويدى* ۵

در سال ۲۰۱۲ با تألیف کتاب *جبل السرد العائم: مقاربات نصیة فی القصة الإماراتیة القصیرة* برندهٔ جایزهٔ بهترین کتاب پژوهشی امارات در نمایشگاه بین‌المللی کتاب شارجه شد. او عضویت کمیته‌های داوری جوایز علمی و ادبی مختلف و عضویت اتحادیهٔ ادیبان و نویسندگان متعدد را دارد. هويدى ناصر عضو هیئت تحریریهٔ مجلات مختلف در عراق و امارات و سردبیر *مجلة الدراسات* انجمن نویسندگان و ادیبان امارات است. از جمله آثار تألیفی وی می‌توان به *الخطاب الشعری الحديث فی الإمارات، لعبة النص؛ قراءات فی الشعر والسرد، النقد الأدبی الحديث - قضایاه و مناهجه، بنیة الرؤیا ووظیفتها فی القصة العراقیة القصیرة، التوظیف الفنی للطبیعة فی أدب نجیب محفوظ و الترمیز فی الفن القصصی العراقی الحديث* اشاره کرد.

هويدى کتاب *المناهج النقدية الحديثة؛ أسئلة و مقاربات* را در سال ۲۰۱۵ به چاپ رساند. چنان‌که از عنوان اثر پیداست نویسنده تلاش کرده است تا در این کتاب مخاطب را با روش‌های نقدی و چالش‌های پیش‌روی هر نقد آشنا سازد. تعدد رویکردهای نقدی نشان می‌دهد که بدون آشنایی با خاستگاه و مبانی هر یک از آنها نمی‌توان تصویری روشن از آن داشت و حتی ممکن است منجر به سوء تعبیر شود. لذا مراجعه به کتاب‌هایی که روش‌های نقدی را مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند امری ضروری و گریزناپذیر می‌نماید. بنابراین، در نگاه اول، مطالعهٔ کتاب *المناهج النقدية الحديثة؛ أسئلة و مقاربات* می‌تواند راهگشای علاقه‌مندان در گزینش روش‌های نقدی باشد، اما اینکه نویسندهٔ کتاب توانسته در رسیدن به این هدف موفق باشد یا خیر، محل بررسی پژوهش پیش‌رو است. هدف پژوهش پیش‌رو این است که با روش توصیفی - تحلیلی محاسن و معایب کتاب را برشمرد و میزان کاربردی بودن آن را برای خواننده مشخص سازد. لذا، ضمن پرداختن به ساختار و فصل‌های کتاب، محتوای ارائه‌شده مورد بررسی قرار گرفته است تا بتوان به سؤالاتی که در ادامه می‌آید پاسخ داد.

۲-۱. پیشینهٔ پژوهش

پرداختن به روش‌های نقدی حکم چراغ راه برای علاقه‌مندان عرصهٔ نقد ادبی به‌شمار می‌رود. رویکردهای متفاوت نقدی سبب می‌شود تا آثاری که این رویکردها را مورد مذاقه قرار می‌دهند اهمیت بسزایی یابند، زیرا به‌مثابهٔ یک دایرة‌المعارف انواع روش‌ها را به‌صورت یکجا برای خواننده گرد می‌آورد. لذا، نقد چنین آثاری می‌تواند ضمن تبیین برجستگی‌ها و

کاستی‌های احتمالی، ذهن خواننده را روشن سازد. در این رابطه می‌توان به مقالات «چشم‌اندازی از رویکردهای نقد نوین؛ بررسی و نقد کتاب *مناهج النقد المعاصر*» نوشته آزاده منتظری (۱۳۹۷)، «بررسی کتاب *مناهج النقد الأدبی العربی المعاصر (عملی - تطبیقی)*» نوشته علی بشیری (۱۳۹۷)، «نقد و بررسی کتاب *المنهج النفسی فی النقد الحدیث: النقاد المصریون نموذجاً*» نوشته عرفت پورزینه (۱۳۹۸) و «نقد و بررسی *مناهج النقد الأدبی الحدیث: رؤیة اسلامیة*» نوشته سیدفضل‌الله میرقادری (۱۳۹۳) اشاره کرد که نویسندگان هر مقاله ضمن بررسی ساختاری و محتوایی کتاب، برجستگی‌ها و کاستی‌های هر اثر را به فراخور مطالب گنجانده‌شده در آن، نقد و بررسی کرده‌اند. اما درخصوص کتاب موردبررسی این پژوهش، تحقیقی یافت نشد.

۱-۳. سؤالات پژوهش

مسئله از موضوع سرچشمه می‌گیرد، یعنی تا موضوعی برای بررسی نباشد، عملاً مسئله‌ای نیز وجود ندارد. لذا باید اول موضوع را مشخص کرد که همان بررسی و نقد کتاب *المناهج النقدیة الحدیثة؛ أسئلة و مقاربات* است؛ کتابی با موضوع بررسی روش‌های نقدی جدید. دیدن این عنوان، سؤالاتی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که انتظار می‌رود در پایان کتاب به آن‌ها پاسخ دهد:

- این کتاب به‌منزله اثری که روش‌های نقدی را بررسی کرده، جامعیت لازم را دارد؟
- کاستی‌ها و امتیازات هر رویکرد به‌روشنی برای خواننده مشخص شده است؟
- شیوه پرداخت نویسنده به رویکردهای نقدی ارائه‌شده چگونه می‌تواند راهگشای خواننده در جریان انتخاب روش نقد باشد؟

۲. بررسی ساختاری کتاب

۲-۱. عنوان اثر

کتاب *المناهج النقدیة الحدیثة؛ أسئلة و مقاربات* نوشته صالح هویدی در انتشارات دار نینوی به چاپ رسیده است.

۲-۲. فصل‌های کتاب

۷ بررسی و نقد کتاب المناهج النقدية الحديثه؛ أسئلة و مقاربات اثر صالح هویدی

این اثر در یک درآمد و چهار فصل نگاشته شده است. نویسنده در بخش درآمد مفهوم نقد و سیر تحول تاریخی آن را در ادبیات عربی و غرب بررسی می‌کند. فصل اول به بررسی نقد و روابط آن اختصاص دارد که نویسنده در دو بخش «رابطه ادبیات با نقد» و «رابطه نقد عربی با نقد غربی» بدان پرداخته است. فصل دوم به وظایف و شرط‌های نقد اختصاص دارد که در بخش اول نقش نقد و در بخش دوم شروط و الزامات ناقد بررسی می‌شود. نویسنده در فصل سوم به مشکلات نقد ادبی پرداخته و در سه بخش آن را بررسی کرده است؛ بخش اول به ذاتی یا موضوعی بودن نقد اختصاص دارد، بخش دوم ذوقی یا صنعت بودن نقد را بررسی می‌کند، و تعهد یا آزاد بودن در نقد، بخش سوم این فصل را به خود اختصاص داده است. نویسنده در فصل چهارم شیوه‌های نقد ادبی را در دو بخش شیوه‌های برون‌متنی و شیوه‌های درون‌متنی مورد بررسی قرار می‌دهد و در ادامه نیز اشاره‌ای گذرا به برخی شیوه‌های نقدی دیگر دارد.

۲-۳. مشخصات ظاهری

این کتاب در ۱۷۶ صفحه و در قطع رقعی به چاپ رسیده است. بر روی جلد کتاب هیچ‌گونه طراحی دیده نمی‌شود، حال آنکه انتظار می‌رفت این کتاب به‌منزله یک اثر نقدی، طراحی مناسب و درخوری داشته باشد که با استفاده از جذابیت بصری، تأثیرگذاری مطلوبی را در خواننده ایجاد کند. این نکته در کنار بی‌کیفیت بودن نوع چاپ کتاب، که گاهی ممکن است خواننده را در تشخیص برخی کلمات یا حروف با مشکل مواجه سازد، از ایرادات شکلی کتاب به‌شمار می‌رود.

۲-۴. علائم نگارشی

با توجه به حجم نسبتاً اندک کتاب، اشتباهات تایپی زیادی به چشم می‌خورد که نمونه‌های آن را می‌توان در صفحات ۲۱، ۳۱، ۴۵، ۵۵، ۵۸، ۶۷، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۸۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۳۳، ۱۳۹ مشاهده کرد. علائم نگارشی و ویرایشی در آن رعایت شده است.

۲-۵. شیوه ارجاع‌دهی و کتابنامه

ارجاعات به صورت پاورقی آورده شده است که بهتر بود از ارجاع درون‌متنی و روش علمی APA استفاده می‌شد. اما نام شخصیت‌ها و اثر آن‌ها و به‌ویژه اصطلاحات ادبی بدون ذکر معادل لاتین یا انگلیسی آورده شده است که از موارد ضعف بزرگ این اثر به‌شمار می‌رود. بنا به موضوع کتاب، نام نظریه‌پردازان، آثار نقدی و اصطلاحات نقدی زیادی آورده شده است، که نبود نمایه در این خصوص، از دیگر کاستی‌های این اثر به‌شمار می‌رود.

۲-۶. منابع

از میان منابع، ۴۸ اثر به‌منزله منبع کتاب بوده‌اند که بررسی آن‌ها نشان می‌دهد ۳۲ اثر به موضوع نقد مرتبط بوده‌اند و جدیدترین کتاب چاپ‌شده نیز به سال ۱۹۹۲ بازمی‌گردد. نویسنده تنها از شش مقاله استفاده کرده است که جز یکی، سایر موارد در نشریه‌ها منتشر شده بودند و نشانی از علمی - پژوهشی بودن بر روی آن‌ها درج نبود. اغلب منابع عربی هستند و تنها از شش اثر ترجمه‌شده استفاده کرده و عملاً از اثری به زبان اصلی استفاده نشده است. عنوان پرطمطراق کتاب این ضرورت را ایجاب می‌کند که نویسنده حداقل بتواند از چند منبع به زبان اصلی یا حداقل به زبان انگلیسی استفاده کند، به‌ویژه آثاری که از در زمینه نظریه‌های نقدی یا نظریه نقدی خاصی مرجع محسوب می‌شود. وقتی نظریه‌پرداز نقد ادبی مهم‌ترین اندیشه‌هایش را در اثری بیان می‌کند، انتظار می‌رود نویسنده‌ای که روش‌های نقدی را بررسی می‌کند به اصل کتاب‌ها مراجعه کند، نه به‌طور صددرصد، اما در حد امکان این اتفاق باید رخ دهد. برای مثال در بررسی نقد روان‌شناختی، ارجاعی به منابع فروید^۱، یونگ^۲ یا آدلر^۳ نشده است. یا در بحث ادبیات متعهد ارجاعی به اثر معروف ژان پل سارتر^۴ یعنی *ادبیات چیست؟*^۵ وجود ندارد.

یکی دیگر از موارد ضعف اثر را می‌توان در تعداد اندک مقالاتی دانست که نویسنده از آن‌ها بهره برده است. غالباً ارجاع به مقالات از چند جهت اهمیت دارد؛ نخست اینکه به‌روز هستند و جدیدترین مباحث را می‌توان در آن‌ها رصد کرد و به آخرین اطلاعات در هر زمینه دست یافت. دوم اینکه تخصصی هستند و با مطالعه آن‌ها به راحتی می‌توان به پاسخ موردنظر دست یافت و سوم اینکه این منابع به راحتی در اختیار قرار داده می‌شوند و محدودیت‌های دسترسی به کتاب را ندارد. لذا بهره‌مندی هر چه بیشتر از مقالات بر غنای اثر می‌افزاید.

۳. بررسی و نقد محتوایی کتاب

عنوان هر کتابی، سؤالاتی را در ذهن خواننده ایجاد می‌کند که انتظار دارد پس از مطالعه کتاب به پاسخ این پرسش‌ها برسد. به نظر نگارنده این سطور، به دلایلی که در ذیل بدان‌ها اشاره می‌شود نویسنده کتاب نتوانسته انتظارات متناسب با عنوان را برای خواننده برآورده کند.

۳-۱. نظام مند نبودن چیدمان مطالب

یکی از نقدهای وارد بر این کتاب عدم وجود دسته‌بندی مناسب مطالب است. نوعی آشفتگی محتوایی در مطالب دیده می‌شود و خواننده نمی‌تواند نظام‌مندی را مشاهده کند. نویسنده عنوان بخش درآمد کتاب را «معنای نقد و تحول مفهوم آن» نام‌گذاری کرده و در ابتدای بحث، حدود دو صفحه را به سیر تحول نقد پرداخته و به یک‌باره وارد بحث لغوی شده است که جای تأمل دارد، زیرا ترتیب‌بندی میان موضوع سیر تحول نقد و معنای لغوی آن به نحوی است که در این میان خلأ مطلب حس می‌شود. از آنجایی که موضوع این بخش بررسی لغوی نقد است، ذکر مقدمه درخصوص سیر تحول نقد چندان جایگاهی ندارد.

۳-۲. نداشتن جنبه آموزشی

کتاب فاقد محتوای آموزشی جامع و مؤثر است، زیرا روش‌های نقدی ارائه‌شده طبقه‌بندی مشخصی ندارند و نویسنده برای طبقه‌بندی ارائه‌شده در کتاب نیز دلیل خاصی ذکر نکرده است. چگونگی شروع و ادامه مباحث مرتبط با روش‌های نقدی نیز به نحوی است که برای افراد آگاه به نظریه قابل فهم و حتی بدیهی می‌نماید، اما برای افراد تازه‌کار چندان رسا نیست، لذا از لحاظ آموزشی نمی‌تواند چندان قابل اتکا باشد. از آنجایی که عنوان کتاب و فهرست مطالب ذکر شده دال بر این است که نویسنده قصد دارد روش‌های نقدی را به خوانندگان ارائه دهد، بنابراین چیدمان مطالب باید به گونه‌ای باشد که خواننده بتواند به فهمی کلی از آن روش نقدی دست پیدا کند و بداند که برای آگاهی بیشتر باید به آثار کدام اشخاص مراجعه کند.

۳-۳. عدم رعایت دسته‌بندی منطقی در ارائه رویکردها

در این کتاب، دسته‌بندی کلی برای رویکردهای نقدی ارائه شده است، اما در ذیل هر کدام نظم منطقی وجود ندارد و گاهی مطالب درهم و پیچیده هستند و عدم رعایت تقدم و تأخر

در ارائه مطالب سبب شده است تا خواننده نتواند نظم منطقی خاصی از آن روش در ذهن خود داشته باشد. یکی از این موارد بیان محاسن و معایب هر رویکرد است که منتقد باید بدان توجه کند، اما این موضوع در اثر به شکلی جسته و گریخته به چشم می‌خورد. بهتر آن بود که نویسنده ضمن ارائه روند شکل‌گیری به همراه نظریه‌پردازان شاخص آن، مبانی و مفاهیم را به شکلی طبقه‌بندی شده ارائه می‌داد. برای مثال وقتی به بررسی شرایط منتقد می‌پردازد، موارد را بدون عنوان‌بندی ذکر می‌کند. در همین بخش، نویسنده یکی از شرایط منتقد را داشتن فرهنگ می‌داند و در ذیل آن به موضوع لزوم آگاهی نویسنده از سایر علوم اشاره می‌کند، حال آنکه بحث ارتباط نقد ادبی و سایر علوم در ذیل مطالعات میان‌رشته‌ای جای دارد که امروزه بسیار مورد توجه قرار گرفته است. اما نویسنده بسیار گذرا از این موضوع عبور می‌کند. آنچه در ادامه می‌آید مباحثی است که به نظر نگارنده این سطور باید در این کتاب بدان پرداخته می‌شد که چنین نشده است.

۴. مباحث مهم مغفول مانده

۴-۱. نقد دوره اموی زمینه‌ساز تحولات نقدی عصر عباسی

نویسنده در بررسی سیر تحول نقد ادب عربی، نام عصر جاهلی، اسلامی و عباسی را ذکر می‌کند و نامی از عصر اموی به میان نمی‌آورد. وی نقد دوره جاهلی و اسلامی را فطری و نقد عصر عباسی را نوعی نقد متحول و علمی برمی‌شمارد (هویدی، ۲۰۱۵، صص. ۱۱-۱۲)، اما نامی از عصر اموی به میان نمی‌آورد، گویی این دوره را ذیل دوره اسلامی قرار می‌دهد. از آنجایی که شکل‌گیری نقد علمی را مربوط به عصر عباسی می‌داند، این مفهوم به ذهن متبادر می‌شود که نقد دوره اموی نیز نقدی فطری و ذوقی بوده است. حال آنکه آغاز تعامل تمدن اسلامی با سایر تمدن‌ها در عصر اموی رخ می‌دهد و تحولات این عصر زمینه‌ساز شکوفایی تمدن اسلامی در عصر عباسی می‌شود. نقد نیز از این امر مستثنی نیست. «نقد در دوره اموی به تناسب تعدد اغراض شعری، تنوع پیدا کرد، نقد غزلیات منطقه حجاز، مدایح شام و فخر و هجای عراق» (الخضراوی، ۱۹۷۷، ص. ۸۱). نقد این دوره به انگیزه شاعر از سرودن شعر توجه نشان می‌داد و تأثیر این انگیزه را بر کیفیت بخشی به یک نوع شعر مورد بررسی قرار می‌داد. همین امر سبب شد تا نقد احساسی در کنار نقد ذوقی شکل گیرد که گاهی رو به جلو و نمودی جدید از نقد ادبی در عصر اموی به‌شمار می‌رود (عفیفی، ۱۹۹۰، ص. ۱۱۱). به‌طور

بررسی و نقد کتاب المناهج النقدیه الحدیثه؛ أسئلة و مقاربات اثر صالح هویدی ۱۱

کلی نقد در این دوره سهولت و وضوح بیشتری دارد، اصول فنی و عمیق بودن فهم از متون در کنار ذوق و تعلیل علمی به چشم می‌خورد (حسن جاد، ۱۹۷۷، ص. ۴۶). بنابراین، در سیر تحول نقد ادبی نمی‌توان عصر اموی را به نوعی در ذیل دوره صدر اسلام قرار داد و نقد آن را کاملاً ذوقی دانست.

نویسنده در ادامه، نقد دوره عباسی را نقدی تعلیلی برمی‌شمارد که در فرایند نقد به محیط و ویژگی‌های روانی شاعر توجه می‌شود (هویدی، ۲۰۱۵، ص. ۱۲). با توجه به اینکه هر یک از این زمینه‌ها در نقد امروز از شیوه‌های نقد ادبی به‌شمار می‌آیند، صرف اکتفا به عنوان کلی که محل بحث و بررسی زیادی دارد چندان علمی به نظر نمی‌رسد، زیرا توجه به ویژگی‌های روان‌شناختی و محیطی در فرایند نقد ادبی خود می‌تواند دلیلی محکم بر نقد فنی و علمی در این دوره باشد. بنابراین ادعای وجود چنین رویکردهایی و لو به صورت جزئی، نیازمند دلایل متقن و مستندی از نظریه‌های نقدی بزرگان دوره و نمونه‌های نقدشده آنان است. نویسنده در این قسمت هیچ نمونه‌ای از آن ذکر نمی‌کند، اما در صفحات بعد ذیل شیوه‌های نقد روان‌شناسی و نقد اجتماعی به این نمونه‌ها اشاره می‌کند.

به نظر نگارنده این سطور، بهتر آن بود که نمونه‌ها در این بخش ذکر می‌شد: به دو دلیل، نخست آنکه در این قسمت به سیر تحول نقد اشاره شده است که پرداختن تفصیلی به بحث انواع نقدی در دوره‌های مختلف موضوعیت دارد و دوم آنکه، آنچه امروز به مخاطب ارائه می‌شود شکل به‌روز شده همان روش‌های نقدی است و پرداختن به نظریه‌های متقدمان، جز فربه ساختن مطلب، در عمل کمکی به جریان نقد نمی‌کند. این‌گونه پرداختن‌ها زمانی قابل بررسی است که بتوان با استفاده از آن‌ها نکته‌هایی راه‌گشا در فرایند نقد ارائه داد. در تمام مطالبی که نویسنده از روش‌های نقدی متقدمان نقل کرده، صرفاً سیر تحول تاریخی مطرح بوده و فاقد بُعد روش‌مندی است که بتواند ابعاد جدیدی از نقد را در برابر خواننده قرار دهد. اگر هدف نویسنده، روشنگری در این خصوص باشد — آنچه امروز به‌منزله نظریه‌های نقدی ارائه می‌شود و در متون کلاسیک نیز وجود داشته است — می‌تواند در جای دیگری مشخصاً به این موضوع بپردازد. اما موضوع این کتاب فضای چندان مناسبی برای پرداختن به این موضوع فراهم نیاورده است.

۲-۴. بومی‌سازی نقد و ضروریات آن

نویسنده در جریان بررسی ارتباط نقد عربی با نقد غربی، رابطه آن را به شکل مغلوب و غالب معرفی می‌کند و ضمن تبیین موضع‌گیری‌های مختلف در برابر جریان نقد غربی، بهترین گزینه را در بازتولید شیوه‌های نقد غربی و توجه به ویژگی‌های خاص متون ادبیات سرزمین‌های عربی در روند نقد می‌داند (همان، ص. ۲۴). با این حال، وقتی به بررسی شیوه‌های نقد ادبی می‌پردازد، فقط آن را و نظر مخالفان و موافقان آن را بیان می‌کند، اما راهکاری که بتواند به بازتولید و بومی‌سازی جریان نقد کمک کند، به چشم نمی‌خورد و نویسنده صرفاً آن را پیشنهاد می‌دهد. حال آنکه این موضوع از بنیادی‌ترین مباحثی است که نیازمند توجه بسزایی به آن است و راه پر فرازونشیبی پیش‌رو دارد که رسیدن به سرمنزل مقصود را دشوار می‌سازد، اما ناممکن نیست. نقد ادبی به منزله یکی از زیرشاخه‌های علوم انسانی، از این امر مستثنی نیست و بازتولید آن همان بومی‌سازی نقد ادبی را می‌طلبد که جز با لحاظ کردن مبانی انسان‌شناختی، تبیین فلسفه آن و مبانی هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناسی محقق نمی‌شود.

در بررسی موضوع بومی‌سازی باید نگاهی به گذشته و تغییر نوع نگاه به علوم را بررسی کرد. در آغاز عصر روشنگری، فلسفه‌ای به نام اومانیزم^۶ شکل گرفت که براساس مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی غرب بود و بارزترین مشخصه آن انحصار توجه به عالم ماده و قرار دادن انسان در کانون توجهات و اقدامات بود و در نهایت غایتمندی جهان نیز به انسان ختم می‌شد. سیطره این تفکر در علوم تجربی و علوم انسانی نوع نگاه به این علوم، به‌ویژه علوم انسانی را تغییر داد و آن تقابل عینیت و ذهنیت بود. این تفکر از عوامل مؤثر در فرایند بومی‌سازی به‌شمار می‌رود که نوعی تقابل را میان اندیشمندان سبب شده است، حال آنکه تأکید بر یکی بدون توجه به دیگری نمی‌تواند نتایج نزدیک به واقعیت را روشن سازد.

پی‌یر بوردیو تقابل ذهنیت‌گرایی و عینیت‌گرایی را به‌عنوان بنیادی‌ترین و مخرب‌ترین عامل دودستگی در علوم انسانی می‌داند و با اشاره به این دو امر به‌عنوان دو شیوه فهم و بیان، معتقد است که هر دو شیوه دارای اهمیت هستند، اما هر یک از آنها معرفت‌شناسی خاصی برای فهم جهان ایجاد می‌کند. در نتیجه، ضرورت توجه هم‌زمان به ذهن و عین ما را به بومی‌سازی نظریه‌ها سوق می‌دهد (هیوز، ۱۳۶۹، ص. ۱۶۵).

اما باتوجه به ماهیت «این جهانی» بودن مکتب اومانسیم به منزله یکی از اساسی‌ترین اندیشه‌ها حتی با لحاظ کردن هر دو بُعد نیز، برای کشورهای اسلامی این موضوع چالش‌های دیگری نیز پیش‌رو دارد، از جمله ایجاد تغییر بنیادین در نگاه به انسان و جهان و به دنبال آن، تغییر در نوع اندیشه که تفکر تکنیکی ماحصل آن است.

در این نوع تفکر، بینش شهودی نزول پیدا می‌کند و طبیعت به اشیا تقلیل می‌یابد، صفات جادویی و ماورائی از طبیعت زدوده می‌شود، انسان از جوهره روحانی به سوانق نفسانی نزول پیدا می‌کند و تاریخ‌پرستی جایگزین معاداندیشی می‌گردد (شایگان، ۱۳۵۶، ص. ۲۳۲).

همین امر باعث می‌شود تا در دوران مدرنیته تعریفی از انسان ارائه شود که با تعریف ادیان توحیدی همخوانی نداشت. در اندیشه هابز^۷، ذات و سرشت انسان شر و انسان - گرگ - انسان معرفی شد. در برداشت داروینیستی^۸، جایگاه خلیفه‌اللهی انسان مورد خدشه قرار گرفته است و در حد حیوانی مانند سایر حیوانات، ولی تکامل یافته‌تر، معرفی شد و در اندیشه مارکسیستی^۹ نیز، با نفی خداوند، انسان موجودی صرفاً مادی با انگیزه‌های اقتصادی تعریف شد. در این رویکرد عوامل فاعلی (خداوند) و غایی (معاد) عمداً مغفول و حتی انکار می‌شود که در فرایند بومی‌سازی بازگشت به این دو عامل ضرورت دارد. تعاریف جدید از انسان در سه جمله خلاصه می‌شود که بدون تغییر در این برداشت‌ها، سخن از علوم انسانی بومی برای ما ممکن نخواهد بود؛ ۱. قداست‌زدایی از وجود انسان و نگاه مادی‌گرایانه، و طبیعت‌گرایانه به او، ۲. نفی ارزش‌مداری و فضایل اخلاقی در سرشت انسان، ۳. خودبنیادی و خودمختاری در انسان (سبزی و جمشیدی، ۱۳۹۳، صص. ۲۳-۲۴).

نظریه‌های علوم انسانی به تأثیر از همین تعریف جدید از انسان شکل گرفت. با این حال، یکی از مشکلات علوم انسانی در جهان غیرغرب این است که این علوم در غرب بر مبنای واقعیت و ذهنیت انسانی همانجا تولید و بالند شده است و مورد نقد، تجدیدنظر و ابطال قرار می‌گیرند و کشورهای غیرغربی منفعلانه، از این فرایند و آن هم با تأخیر تاریخی متأثر می‌شوند و هرگز از جایگاه مصرف‌کننده خارج نمی‌شوند (برزگر، ۱۳۸۹، ص. ۴۶)، زیرا مبنای، اصول و نظریه‌های تولیدشده در عرصه علوم انسانی، ماحصل تئوریزه کردن مسائل و نیازهای جوامع غربی و خاستگاه آن غرب بوده و براساس اقتضائات فرهنگی آن شکل یافته است، به همین دلیل، در تعمیم آن به سایر جوامع باید جانب احتیاط را رعایت کرد و از آنجایی که زیست‌بوم

غربی دارد، لزومی برای طرح موضوع بومی‌سازی مطرح نشده است. از این رو، موضوع بومی‌سازی باید در سرزمین‌های پذیرنده این نظریه‌ها مطرح و بارور شود (همان، ص. ۳۸). علاوه بر تبیین ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی چگونگی آن نیز باید روشن شود. ابراهیم برزگر (۱۳۸۹) در بررسی موضوع بومی‌سازی علوم انسانی، آن را بر مبنای «فلسفه علم» بررسی کرده است که براساس آن، در هر رهیافتی به سه مقوله توجه می‌شود؛ هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی. در بحث هستی‌شناسی، هستی‌های علوم انسانی در هر محیطی متفاوت است که ناشی از پویایی و سیالیت آن است و وجود آزادی و اختیار در آن، نوعی بُعد انعطاف‌پذیری به آن می‌بخشد. از سوی دیگر، در علوم انسانی کثرت متغیرها وجود دارد، کیفی هستند و مفروضات فرهنگی حاکم بر آن در هر جامعه متفاوت است و دیگر اینکه در جوامع غربی «گسست معرفتی» وجود ندارد، یعنی جنس دانش آن‌ها با جنس علوم تجربی‌شان یکسان بوده و از دل سنت و دانش متولد شده‌اند، اما در اغلب جوامع اسلامی گسست معرفتی وجود دارد و میان science غرب و دانش سنتی کشورهای اسلامی تجانس نیست. در بحث معرفت‌شناسی، «معرفت دودرجه‌ای» در جهت بومی‌سازی مطرح است. سطح اول معرفت در غرب حاصل شده و سطح دوم آن باید در کشورهای پذیرنده صورت گیرد؛ یعنی شناخت‌شناخت، تا به بومی‌سازی منجر شود. تحقق این امر، پذیرش نقادانه و اجتهادی را می‌طلبد. اختلاف‌نظر جوامع غربی در بُعد معرفتی علوم انسانی بیانگر نوعی نسبییت در نظرات پذیرفته است، و همین امر لزوم عدم مطلق‌انگاری این نظریه‌ها را در کشورهای پذیرنده واجب می‌سازد. در مبحث روش‌شناسی نیز، ابتدا باید نسبت به موضوع فهم پیدا کرد و به نقد و داوری آن پرداخت، سپس در صورتی که آن نظریه مورد نیاز بود، بنا به اقتضانات آن بررسی شود تا امکان سازگاری آن سنجیده و درنهایت بازتعریف و بومی‌سازی شود.

بر این اساس، پذیرش نظریه‌های نقد ادبی غرب نیازمند تبیین فلسفه شناختی آن در سه سطح هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی است، آن هم براساس اندیشه‌های مورد پذیرش جوامع اسلامی، یعنی علل فاعلی و غایی در علوم که اهمیت بسزایی دارند. اگر این مراحل طی نشود نمی‌توان اقدامی در جهت بومی‌سازی برداشت. در نتیجه حجم نظریه‌های وارداتی بدون لحاظ کردن ویژگی‌های بومی و اندیشه‌های مورد پذیرش آن جامعه، به ارائه تصویری کژگونه از مفاهیم ارائه شده در متون ادبی هر کشور در برابر خوانندگان غیربومی می‌پردازد و تصویری غیرواقعی از ادبیات آن کشور در مقابل آنان قرار می‌گیرد. بنابراین، برای

عملی ساختن فرایند بومی سازی نقد ادبی باید دو مرحله طی شود: مرحله نخست آشنایی با مبانی نظری در هر روش نقدی، معایب و محاسن آن است. منتقد ادبی در این مرحله باید روش نقدی را از آغاز شکل گیری تا زمان معاصر خود بررسی کند تا ضمن آشنایی با خاستگاه شکل گیری و سیر تطور آن، نگاهی جامع به آن پیدا کند. در مرحله دوم شناخت شناخت است، یعنی منتقد باید فرایند بومی سازی را عملی سازد، یعنی بومی کردن روش های نقدی با توجه به ساختارهای حاکم بر ادبیات و آثار ادبی سرزمین خود. سپس استخراج مبانی نظری جدیدی که قابلیت تبیین و تفسیر آثار ادبی کشورش را داشته باشد.

۳-۴. ادبیات متعهد و سؤالات بی پاسخ

نویسنده در پرداختن به موضوع ادبیات متعهد، بسیار سطحی و با ارائه اطلاعات کلی از کنار آن عبور می کند، به سیر تاریخی بسنده می کند و صرف انعکاس مضامین دینی و اجتماعی را نوعی تعهد برمی شمارد (هویدی، ۲۰۱۵، ص. ۶۵). این در حالی است که به دلیل شرایط دنیای امروز، تحول بنیادین در عرصه فناوری ارتباطات، تعهد در ادبیات می تواند از چالشی ترین موضوعات نقدی باشد. اینکه مشخصاً منظور و مقصود از تعهد چیست؟ نویسنده و شاعر مشخصاً باید به چه موضوعاتی بپردازد تا اثر او در زمره آثار متعهد به شمار آید؟ رابطه تعهد با آزادی هنرمند چیست؟ حد و مرز عرصه هایی که به نوعی در زمره تعهد در ادبیات هستند، چیست؟ نویسنده این سؤالات را بی پاسخ گذاشته و به ذکر کلیتی تاریخی بسنده کرده است. «تعهد در یک تقسیم بندی کلی شامل ادبیات متعهد دینی، اجتماعی و سیاسی تقسیم می شود» (فارسیان و رضایی، ۱۳۹۱، صص. ۵۶-۵۷). اما در دنیای امروز همین تقسیم بندی نیز با چالش های جدی مواجه است. اعتقاد به آمیختگی دین و سیاست یا جدایی آن ها از یکدیگر، رابطه ایدئولوژی و مذهب، اختلافات مذهبی و جنگ های فرقه ای و تحمیل بسته بندی فرهنگی از جانب حکومت ها را می توان چند نمونه از ده ها مسئله ای دانست که ادبیات متعهد با آن روبه روست. هر یک از مسائل مذکور، ادبیات متعهد را به وادی خود می کشد و از ظن خود یار او می شود. لذا، نمی توان با ذکر کلیاتی چند از کنار این موضوع به راحتی عبور کرد، بلکه باید ذهن مخاطب را در برابر چالش های پیش روی این نوع از نقد روشن ساخت. نمی توان رابطه جامعه با ادبیات را یک سویه دانست، بلکه رابطه ای دوسویه است و تأثیر پذیری ادبیات از جامعه را می توان نوعی تعهد به شمار آورد، زیرا وقتی بنا به ضرورت شرایط جامعه،

تحولی در عرصه ادبیات رخ می‌دهد بدین معناست که ادبیات برای پاسخ‌گویی به نیازهای جامعه گام مثبتی در جهت پویایی برداشته است. اما آیا این تحولات را می‌توان ذیل ادبیات متعهد قرار داد؟ این پرسش‌ها در کنار سؤالات بسیار دیگر، ابهاماتی است که همین ادبیات متعهد در بطن خود دارد و عدم پرداختن به تمام زوایای آن، برداشتی گزینشی از آن را سبب می‌شود.

۴-۴. تقابل روان‌شناسان و منتقدان ادبی

نویسنده در پرداختن به نقد روان‌شناختی (همان، ص. ۸۱) دو موضوع اصلی را در بررسی این نوع نقد نادیده می‌گیرد: ابتدا اینکه روان‌شناسان و ادیبان نقدهای تندی را علیه یکدیگر دارند، زیرا اغلب متخصصان روان‌شناسی درک درستی از ادبیات به‌منزله یک هنر ندارند و آفرینندگان آثار ادبی را بیمارانی می‌بینند که باید روان‌کاوی شوند و از سوی دیگر، برخی از پژوهشگران ادبی با ساده‌انگاری بیش از حد اصول روان‌شناسی در میزان کاربردی بودن آن در بررسی و تحلیل متون ادبی تردید دارند؛ دوم اینکه در فرایند نقد ادبی باید به دو نکته دقت شود: نخست اینکه آثار گزینش‌شده نقادی باید زمینه لازم برای این نوع نقد را داشته باشد و دوم اینکه منتقد باید هم با علم روان‌شناسی و هم ادبیات آشنایی کامل داشته باشد، زیرا عدم تسلط کافی به هر یک از آن‌ها پیامدهای منفی را به دنبال دارد. ممکن است نویسنده جانبدار اثر خاصی باشد و تلاش کند جنبه‌های مثبت آن را با یافته‌های روان‌شناختی تطبیق دهد و یا بالعکس آن رخ دهد؛ یعنی نظریه روان‌شناختی را خدشه‌ناپذیر و قطعی بداند و به دنبال شواهدی باشد که پریشان‌حالی نویسنده یا شخصیت‌های اثر او را اثبات کند.

۴-۵. جامعه‌شناسی پدیده ادبی یا آفرینش ادبی

نویسنده در بررسی نقد اجتماعی در ادبیات (همان، ص. ۱۰۰) به ذکر کلیاتی تاریخی بسنده کرده است که در عمل در نقد امروز دچار تحولات بنیادینی شده است. همچنین نویسنده رویکردهای رایج در این حوزه را به‌خوبی تبیین نکرده است تا خواننده در جریان بررسی دچار نوعی سردرگمی و اشتباه در فرایند نقد نشود. در جریان بررسی رویکرد نقد اجتماعی باید میان دو نگره اصلی، یعنی «جامعه‌شناسی پدیده ادبی» و «جامعه‌شناسی آفرینش ادبی» تمایز قائل شد. جامعه‌شناسی پدیده ادبی بیشتر بر مبنای جامعه‌شناسی تکیه دارد تا ادبیات که

بررسی و نقد کتاب المناهج النقدية الحديثة؛ أسئلة و مقاربات اثر صالح هویدی ۱۷

«جامعه‌شناسی تولید و نشر آثار ادبی» و «جامعه‌شناسی خواندن» در ذیل آن قرار دارند، اما جامعه‌شناسی آفرینش ادبی بیشتر به ادبیات گرایش دارد. «روشی انتقادی که به متن و به معنای آن توجه دارد و با توجه به پدیده‌های اجتماعی، مانند ساختارهای ذهنی و شکل‌های آگاهی، در پی گسترش درک متن است و در مسیر پیشرفت خود از جامعه‌شناسی پدیده ادبی به جامعه‌شناسی جهان‌نگری‌ها گذر می‌کند» (لنار، ۱۳۸۱، ص. ۹۱). «جامعه‌شناسی محتوای آثار ادبی»، «بررسی اندیشه‌های اجتماعی در متن» و «ساخت‌گرایی تکوینی» از زیرشاخه‌های این روش نقدی هستند. همچنین، نویسنده به نظرات نظریه‌پردازان شاخص این شیوه نقدی همچون لوکاچ و لوسین گلدمن هیچ اشاره‌ای ندارد. نظریه «بازتاب»^{۱۰} لوکاچ و نظریه «ساخت‌گرایی تکوینی»^{۱۱} گلدمن از مهم‌ترین نظریه‌های این حوزه هستند و در ادامه نظریه‌های دیگری همچون «مکتب فرانکفورت» نیز در این عرصه رخ نمود که نویسنده اشاره‌ای به آن ندارد.

صالح هویدی در بررسی نقد ساخت‌گرا، ساخت‌گرایی تکوینی گلدمن را متأثر از آن می‌داند (هویدی، ۲۰۱۵، ص. ۱۸۱). اما گلدمن مدتی دستیار ژان پیاژه^{۱۲} بود و با الهام از «معرفت‌شناسی تکوینی»^{۱۳} وی، «ساخت‌گرایی تکوینی» را آفرید. معرفت‌شناسی تکوینی متأثر از فلسفه کانت، ساخت‌گرایی ریاضی بورباکی، زیست‌شناسی و سیبرنتیک بود (باقری و خسروی، ۱۳۸۵، ص. ۷). این اصطلاح از دو لفظ ساخت‌گرایی (برپایه زبان‌شناسی) و تکوین (برپایه سیر تحول تاریخ) تشکیل یافته است. ساخت‌گرایی، یعنی علائم نوشتاری (دال) محتوایی (مدلول) را در خود دارند. تکوین نیز علت به‌وجود آمدن این ساختارها را براساس شرایط تاریخی توضیح می‌دهد (گلدمن، ۱۳۶۹، ص. ۹، مقدمه مترجم). بنابراین گلدمن در «ساخت‌گرایی تکوینی» در مسیری مجزای از پیاژه، روش برون‌متنی را انتخاب می‌کند که براساس آن جهان اثر ادبی با جهان واقعی پیوند مستقیمی ندارد، بلکه «ساختارهای ذهنی» گروه و طبقه اجتماعی است که با ساختارهای ذهنی آفریننده اثر پیوند دارد و نویسنده به‌منزله یک فرد نابغه و استثنایی، آمال و آرزوها و خواست‌های این گروه را در اثر خود انعکاس می‌دهد که از آن به «جهان‌نگری» تعبیر می‌شود. نویسنده با خلق اثر، هم این جهان‌نگری را انسجام می‌بخشد و هم گروه و یا طبقه را به «بیشینه آگاهی ممکن» می‌رساند و خود این گروه یا طبقه نیز، به‌منزله عامل اثرگذار در شکل‌گیری اندیشه نویسنده، به‌منزله «فاعل جمعی» در اثر حضور دارد (ایزانلو، ۱۳۹۳، ص. ۴۷).

۵. سایر شیوه‌های نقدی

نویسنده در فصل چهارم شیوه‌های نقدی دیگری را مطرح می‌کند که در نقد امروز چندان جای پرداختن به آن‌ها نیست. محتوای اندک ارائه‌شده توسط نویسنده می‌تواند این مدعا را به اثبات برساند. نقد احساسی (امپرسیونیستی)، نقد اسلوبی، نقد زیبایی‌شناختی، نقد دانشگاهی و نقد تکاملی از جمله این انواع نقدی به‌شمار می‌روند. این نوع نقدها در عمل در عرصه نقد امروز جایگاهی قابل توجه ندارند. جامعه منتقدان دیگر اسیر احساسات در جریان نقد نیستند، بلکه تلاش دارند تا نقد ارائه‌شده، هرچه بیشتر طبق موازین و یافته‌های علمی باشد تا خدشه‌ای بر آن وارد نشود. نگارنده این سطور بر این عقیده است که صالح هویدی در پرداختن به روش‌های نقدی مذکور به ذکر کلیات در هر روش بسنده کرده است و در عمل خواننده نمی‌تواند درک درستی از این نوع شیوه‌ها داشته باشد. نکته دیگر اینکه، این شیوه‌های نقدی قابلیت تأویل و تفسیر دارد و هر فرد می‌تواند براساس دیدگاه خاص خود که ناشی از یافته‌ها و داشته‌هاست، به نقد پردازد و عملاً نمی‌توان برای آن مبانی علمی تعریف کرد که مورد قبول قاطبه باشد. دیگر اینکه هر یک از این نوع نقدها را به نحوی می‌توان در ذیل انواع دیگر نقد جای داد. موضوع قابل تأمل در این بخش گنجاندن نقد فمینیستی و نقد نشانه‌شناختی است. شیوه‌های نقدی که جایگاهی قابل قبول در میان رویکردهای نقد دارند و ضرورت داشت نویسنده تعریفی نسبتاً قابل قبول از آن‌ها ارائه دهد. حتی می‌توان گفت عدم پرداختن به موضوع نقد فمینیستی متأثر از نوعی نگاه مردسالار بوده است.

۵-۱. نقد فمینیستی^{۱۴}

نقد ادبی فمینیستی نشئت‌گرفته از جنبش فمینیسم است که تلاش دارد تا حقوق از دست رفته زنان را احیا سازد؛ تلاش حدود دویست ساله زنانی که سعی دارند از زیر سلطه مردان خارج شوند و در جهان هستی خودی مستقل داشته باشند. چنین تلاشی امروز هم در جریان است و طرفداران سرسخت خود را دارد. بنابراین، بدیهی است که عرصه نقد ادبی نیز تلاش کند تا دین خود را به این جنبش ادا کند. خیل آثاری که به بررسی و نقد آثار ادبی از نگاه فمینیسم می‌پردازند به‌خوبی این ادعا را ثابت می‌کند. بنابراین، گنجاندن این روش نقدی در کنار سایر روش‌های کم‌کاربرد نوعی ساده‌انگاری به‌نظر می‌رسد. این موضوع زمانی اهمیت پیدا می‌کند که بتوان گفت امروزه موضوع زن از مسائل مهمی است که در آثار ادبی نویسندگان جوامع

در حال توسعه به چشم می‌خورد و ادبای مرد تلاش می‌کنند تا در کنار زنان ادیب، مسائل پیش روی زنان را در آثار خود انعکاس دهند تا به نحوی آنان را از سیطره تفکرات ناصحیح رها سازند و عرصه بالندگی را برایشان فراهم آورند. به همین سبب، در نظر نگارنده، این رویکرد نقدی اهمیت بسزایی دارد و جایگاه قابل قبولی در میان فعالان عرصه نقد ادبی به دست آورده است.

۶. پیشنهادات

کتاب *المناهج النقدية الحديثة* به منزله یک کتاب آموزشی در جهت آشنا ساختن علاقه‌مندان به نقد ادبی به رویکردهای نقدی مفید خواهد بود، اما کافی نیست، زیرا مخاطب را با کلیات هر رویکرد آشنا می‌سازد، اما جامعیت لازم را ندارد. لذا پیشنهاد این است که علاوه بر کتاب مذکور کتاب‌های دیگری نیز به خوانندگان معرفی شود که بتوانند اطلاعات جامع‌تری نسبت به رویکردهای نقدی پیدا کنند. به‌ویژه در خصوص روش‌های نقدی که در این کتاب یا به‌شکلی کلی و گذرا بدان پرداخته شده و یا احیاناً اشاره‌ای بدان نشده است. همچنین، پیشنهاد می‌شود برای هر روش نقدی فصلی مجزا اختصاص داده شود تا ضمن پرداختن به خاستگاه و مبانی نظری آن، چگونگی پیاده‌سازی آن در ادبیات بومی نیز مورد بررسی قرار گیرد. در پایان هر فصل نیز فهرستی از منابع مهم که در هر رویکرد نقدی باید مورد استفاده قرار گیرد، مشخص شود.

۷. نتیجه

بررسی کتاب *المناهج النقدية الحديثة* نشان می‌دهد که این اثر جامعیت لازم را به‌منزله یک منبع آموزشی ندارد، زیرا تمام رویکردهای نقدی و زیرمجموعه‌های آن در این اثر دیده نمی‌شود. کما اینکه به برخی رویکردها اشاره کلی شده و یا اینکه به روش‌هایی پرداخته شده که در عمل در نقد امروز جایگاهی ندارند. ضمن اینکه نویسنده در پرداختن به هر روش نقدی مطالب را به گونه‌ای نامنظم و بدون دسته‌بندی ارائه کرده است که شاید بتوان در آن خاستگاه نظریه، سیر تطور تاریخی و محاسن و معایب آن را دید، اما همین عدم نظم نوعی سردرگمی در خواننده ایجاد می‌کند. کما اینکه در هیچ جایی از کتاب نشانه‌ای از توجه به شاخص‌های ادبیات بومی برای پیاده‌سازی نظریه نقدی دیده نمی‌شود، درحالی که از موضوعات بسیار مهم

به‌شمار می‌رود. بنابراین، اگر نویسنده تلاش می‌کرد تا به اطلاعات جامع‌تری از روش‌های نقدی به همراه دسته‌بندی منظم و بیان معایب و محاسن و چگونگی پیاده‌سازی آن در ادبیات بومی اشاره می‌کرد، قطعاً از آثار بسیار برجسته در این حوزه به‌شمار می‌رفت.

پی‌نوشت‌ها

1. Freud
2. Jung
3. Adler
4. Jean-Paul Sartre
5. *Qu'est-ce que la littérature?*
6. humanism
7. Hobbes
8. Darwinism
9. marxism
10. reflection
11. structuralism genetic
12. Jean Piaget
13. genetic epistemology
14. feminist criticism

منابع

- آدورنو، ت. (۱۳۸۸). *زبان اصالت*. ترجمه س. جمادی. تهران: ققنوس.
- ایزانلو، ا. (۱۳۹۳). *تحلیل و نقد جامعه‌شناختی داستان‌ها نجیب محفوظ و جلال آل‌احمد*. پایان‌نامه دکتری زبان و ادبیات عربی. دانشگاه فردوسی مشهد.
- باقری، خ، و خسروی، ز. (۱۳۸۵). *معرفت‌شناسی ژنتیک (تکوینی) در دیدگاه پیاژه. حکمت و فلسفه*، ۱، ۷-۲۲.
- برزگر، ا. (۱۳۸۹). *رهیافتی بر بومی‌سازی علوم انسانی. روش‌شناسی علوم انسانی*، ۳، ۲۹-۵۳.
- بشیری، ع. (۱۳۹۷). *بررسی کتاب مناهج النقد الأدبی العربی المعاصر (عملی - تطبیقی)*. پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی، ۴۲، ۱۲۹-۱۴۹.
- حسن جاد، ح. (۱۹۷۷). *دراسات فی النقد الأدبی*. بی‌نا.
- الخضراوی، ف. (۱۹۷۷). *رحلته مع النقد الأدبی*. القاهرة: دار الفكر العربی.
- زیما، پ. (۱۳۷۷). *جامعه‌شناسی رمان از دیدگاه یان وات، لوکاج و ...*. ترجمه م.ج. پوینده. *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. تهران: نقش جهان.

بررسی و نقد کتاب *المناهج النقدية الحديثة؛ أسئلة و مقاربات* اثر صالح هویدی ۲۱

سبزی، د.، و جمشیدی، م.ح. (۱۳۹۳). بنیان‌های فرهنگی - معرفتی بومی سازی علوم انسانی. معرفت، ۱۹۸، ۱۳-۲۸.

شایگان، د. (۱۳۵۸). *آسیا در برابر غرب*. تهران: امیرکبیر.

عرفت‌پور، ز. (۱۳۹۸). نقد و بررسی کتاب *المنهج النفسي في النقد الحديث؛ النقاد المصريون نموذجاً*. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۸، ۲۸۹-۳۰۳.

فارسیان، م.ر.، و رضایی، ن. (۱۳۹۱). *تعهد در شعر و اندیشه حافظ و گوته*. پژوهش‌نامه ادبیات غنایی، ۱۸، ۵۱-۷۲.

گلدمن، ل. (۱۳۵۷). *فلسفه و علوم انسانی*. ترجمه ا. پور پیرانفر. تهران: جاویدان.

منتظری، آ. (۱۳۹۷). چشم‌اندازی از رویکردهای نقد نوین؛ بررسی و نقد کتاب *مناهج النقد المعاصر*. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۴ (۵۶)، ۲۳۵-۲۵۳.

میرقادری، س.ف. (۱۳۹۳). نقد و بررسی *مناهج النقد الأدبي الحديث: رؤية إسلامية*. پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، ۴ (۳۳)، ۱۲۷-۱۴۱.

هویدی، ص. (۲۰۱۵). *المناهج النقدية الحديثة؛ أسئلة و مقاربات*. دمشق: دار نینوی.

هیوز، ا. (۱۳۶۹). *آگاهی و جامعه*. ترجمه ع. فولادوند. تهران: اندیشه‌های عصر نو.

